

نقد و بررسی دیدگاه خوارج درباره حضور زنان در عرصه‌های سیاسی-اجتماعی از سده ۱-۴ ه.ق

محمدعلی چلونگر^۱، فرشته بوسعیدی^{۲*}، وحید سعیدی^۳

چکیده

خوارج، به‌منزله یکی از گروه‌های کلامی مطرح در قرن‌های اول و دوم، نگرش خاصی به زن داشتند. آن‌ها در باب زن و حضور وی در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی-همچون مسئله ازدواج، رفتار با اسیران زن، حضور زنان در نبردها و نیز خلافت زنان- نظریه‌های کاملاً متفاوتی ارائه دادند که تأثیرپذیرفته از نگاه سطحی و ظاهری آن‌ها به آیات قرآن و نظریه‌های اهل کتاب و فرق اسلامی است. باید گفت خوارج با اینکه از متن جامعه اسلامی برخاسته بودند، از دیگر گروه‌های معاصر خود آزادی بیشتری برای زنان در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی قائل بودند و این امر به شرایط سیاسی خاصی برمی‌گردد که خوارج در آن برهه زمانی در آن قرار داشتند. خوارج ازدواج زنان با کفار و موالی را مجاز می‌دانستند. آن‌ها همچنین با اسارت زنان و به کنیزی گرفتن آن‌ها در جنگ‌ها مخالف بودند. زنان خوارج همچنین در نبردها حضوری فعال داشتند و این خوارج بودند که برای نخستین بار اجازه خلافت زنان را در دوره اسلامی مطرح کردند. در این پژوهش، با روش توصیفی-تحلیلی به بررسی چهار رویکرد سیاسی-اجتماعی خوارج به زنان (مسئله ازدواج با کفار و موالی، رفتار با اسیران زن، حضور زنان در نبردها، و مسئله خلافت زنان) می‌پردازیم.

کلیدواژگان

اسیران زن، ازدواج با کفار، خلافت زنان، خوارج، زنان.

۱. دانشیار دانشگاه اصفهان گروه تاریخ

۲. دانشجوی دکتری تاریخ تشیع دانشگاه اصفهان

۳. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه اصفهان

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۱/۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۲/۲۶

مقدمه

در سال ۳۸ هجری، جنگی بین امام علی^(ع) و خوارج روی داد که به جنگ نهروان شهرت یافت. در این پیکار سخت و خونین، خوارج کاملاً سرکوب شدند و جز تنی چند از آنان کسی زنده نماند. پس از آن، حدود دو هزار تن از کسانی که در نهروان حضور نداشتند با امام علی^(ع) وارد جنگ شدند و در نخیله، پیرامون کوفه، با امام جنگیدند، اما آنان نیز کشته شدند. بقایای خوارج نیز در مدت زمانی کوتاه تشکیل گروه‌های جدید دادند. یکی از ویژگی‌های خوارج سخت‌گیری آن‌ها در برخورد با مسائل مختلف بود که خیلی زود به جداسدن عده‌ای و تشکیل گروه جدید منجر شد. در این بین، یکی از موضوعاتی که در میان آن‌ها باعث به وجود آمدن اختلاف‌های بسیار شد از نوع نگرش آن‌ها به زن و مسائل مربوط به او نشأت می‌گرفت. با توجه به اینکه در باب این موضوع پژوهش‌های جدیدی صورت نگرفته و فقط با مراجعه به کتب فرق همانند مقالات/الاسلامیین، ملل و نحل، و الفرق بین الفرق به صورت پراکنده توضیحات مختصری در باب زنان خارجی گزارش شده است، تحقیقی جامع در این زمینه ضرورت دارد. هدف از این پژوهش، شناخت عقاید و نظریه‌های خوارج به‌منزله فرقه‌ای از مسلمانان دنیای اسلام است که در حال حاضر فرقه اباضیه آنان، که عمده مقاله درباره دیدگاه آنان است، در بخش‌هایی از شمال افریقا و عمان حضور دارند و دیدگاه‌های مطرح‌شده در این مقاله می‌تواند به شناخت عقاید و نظریه‌های خوارج این بخش از دنیای اسلام کمک کند. در این پژوهش، با روش توصیفی-تحلیلی به دنبال پاسخ به این سؤالات هستیم:

- دیدگاه خوارج به مسئله ازدواج زنان چگونه بوده است؟
- خوارج در باب مسئله رفتار با اسیران زن چه نگرشی داشتند؟
- خوارج به حضور زنان در نبردها چه دیدگاهی داشتند؟
- موضع خوارج به خلافت زنان چگونه بوده است؟

نگاهی گذرا به خوارج در تاریخ

در جریان جنگ صفین، سپاه علی^(ع) در مقابل سپاه معاویه قرار گرفت و پس از آنکه جنگ شروع شد، سپاه علی^(ع) این بار هم در آستانه پیروزی نهایی قرار گرفت و چیزی نمانده بود که سپاه شام به‌طور کلی شکست بخورد و بساط معاویه برچیده شود که حيله‌گری‌های معاویه و دستیارانش از یک‌سو و توطئه‌ها و فعالیت‌های خیانتکاران در داخل سپاه علی^(ع) از سوی دیگر، سرنوشت جنگ را عوض کرد و معاویه را از شکست حتمی نجات داد. حيله این بود که به تدبیر عمرو عاص سپاه شام قرآن‌ها را به نیزه زدند و خطاب به سپاه علی^(ع) گفتند دست از جنگ بردارید و میان ما و شما قرآن حاکم باشد. علی^(ع)، که معاویه و یارانش را خوب می‌شناخت،

فریاد زد که این یک حيله است، آن‌ها اهل قرآن نیستند و دستور داد که جنگ ادامه یابد، اما منافقان در سپاه علی^(ع) و آن‌ها که در انتظار فرصتی بودند، رودرروی آن حضرت قرار گرفتند و خواستار پایان جنگ و قبول حکمیت قرآن شدند.

کسانی مانند مسعر بن فدکی و زید بن حصین و مانند آن‌ها، که بعدها از سران خوارج شدند، با اصرار از علی^(ع) خواستند جنگ را متوقف کند و مالک‌اشتر را، که سخت درگیر جنگ بود، فرایخواند. حتی آن حضرت را تهدید کردند که اگر از توقف جنگ و قبول حکمیت امتناع ورزد، او را خواهند کشت؛ همان‌گونه که عثمان را کشتند یا او را تحویل معاویه خواهند داد [۴۲، ج ۴، ص ۳۴]. بنابراین، علی^(ع) مجبور شد پیشنهاد معاویه را درباره آتش‌بس و تعیین نماینده‌ای برای مذاکره بپذیرد. پس از پذیرش حکمیت از جانب علی^(ع)، معاویه عمرو عاص را، که مردی حيله‌گر و شیاد بود، به عنوان حکم و نماینده تعیین کرد و علی^(ع) مالک‌اشتر و عبدالله بن عباس را پیشنهاد کرد؛ ولی اینجا نیز دشمنان آن حضرت، که در سپاه او جای گرفته بودند، دشمنی خود را آشکار کردند و امیرالمؤمنین^(ع) را مجبور کردند ابوموسی اشعری را انتخاب کند. سرانجام، پس از مذاکرات میان دو حکم، خدعه عمرو عاص، و نرمش نابجای ابوموسی سند صلح و حکمیت نوشته شد [۵۳، ص ۵۰۸؛ ۴۲، ج ۴، ص ۳۸].

وقتی این قرارداد در مقابل صفوف لشکر خوانده شد، از گوشه و کنار صدای اعتراض و شورش برخاست. شورشیان می‌گفتند در دین خدا نباید کسی را داور قرار داد؛ می‌گفتند قبول حکمیت کفر است. کم‌کم موج اعتراض بالا گرفت و به‌خصوص طبقه قرآء از سپاه علی^(ع) فریاد «لا حکم الا لله» سر دادند و عجیب اینکه جمعی از کسانی که قبول حکمیت را به علی^(ع) تحمیل کردند و به او گفتند که چرا دعوت به قرآن را نمی‌پذیرد، تا جایی پیش رفتند که آن حضرت را تهدید به قتل کردند. آن‌ها نیز به شورشیان پیوستند و قبول حکمیت را مساوی با کفر قلمداد کردند و گفتند که قبول حکمیت گناه کبیره است؛ ما از آن توبه کردیم، علی هم باید توبه کند [۵۰، ج ۲، ص ۱۱۷؛ ۵۳، ص ۵۱۴؛ ۳۵، ص ۱۸۰]. طبیعی بود که امیرالمؤمنین^(ع) نمی‌توانست پس از امضای سند حکمیت زیر بار آن نرود. به علاوه، او خود را گناهکار نمی‌دانست که توبه کند. بنابراین، سخن شورشیان را نپذیرفت و آن‌ها نیز در مقابل آن حضرت قد علم کردند و بدین‌سان نطفه حزب خوارج بسته شد. گروه خوارج بلافاصله پس از جریان حکمیت در جنگ صفین پیدا شدند و در مقابل امیرالمؤمنین علی^(ع) سر برآوردند.

پس از پایان دردناک جنگ صفین و درگیری‌های لفظی تندی که میان جمعی از یاران امیرالمؤمنین^(ع) به وجود آمد، آن حضرت همراه سپاه خود منطقه را به قصد کوفه ترک کرد، اما دوازده هزار تن از سپاهیان، به نشانه اعتراض به قبول حکمیت، از آن حضرت جدا شدند و به جای کوفه عازم محلی به نام حروراء شدند. حروراء آبادی کوچکی بود در نزدیکی کوفه که به گفته بعضی‌ها دو میل با کوفه فاصله داشت [۲۶، ج ۲، ص ۲۴۵]. انشعاب این گروه نسبتاً زیاد از سپاهیان

علی^(ع) زخم تازه‌ای بر پیکر جامعه اسلامی بود و شکاف جدیدی در میان مسلمانان پدید آورد و گروهی تندرو و غیر قابل انعطاف و خودخواه به نام خوارج به وجود آمدند که خود را سخنگو و نماینده شرع و تنها وارثان اسلام راستین می‌دانستند و دیگران را در فهم اسلام تخطئه می‌کردند. خوارج به مخالفت‌های خود با امیرالمؤمنین و جامعه اسلامی ادامه دادند و آماده جنگ با علی^(ع) شدند و بدین‌منظور به سوی نهروان حرکت کردند تا در آنجا نیروهای خود را سازماندهی کنند [ص ۲۶، ۵۴]. در این هنگام، علی^(ع) خود را آماده کرده بود که مجدداً با معاویه بجنگد، اما چون حرکت‌های جنگ طلبانه خوارج را به آن حضرت گزارش دادند، نامه‌ای به آن‌ها نوشت و نصیحتشان کرد و از آن‌ها خواست که به سپاه وی ملحق شوند و آماده جنگ با معاویه باشند. خوارج در پاسخ نامه امام، دعوت او را رد کردند. امام از آن‌ها مأیوس شد و با مشورت اصحاب خود تصمیم گرفت برای مقابله با آن‌ها به نهروان برود [ص ۱۲، ۲۳؛ ص ۲۷، ۲۰۶]. البته امام سپاه خود را برای جنگ با معاویه آماده کرده بود و هنوز هم مایل نبود که با خوارج بجنگد، اما رسیدن گزارش‌های متعدد از فتنه‌انگیزی‌های خوارج و کشتن خباب بن ارت، صحابی پیامبر، از یک‌سو و اصرار یاران و اصحاب برای مقابله با آن‌ها از سوی دیگر باعث شد امام به سوی نهروان حرکت کند.

با وجود ادامه تلاش دوم برای هدایت خوارج، وقتی امام از هدایت و راهیابی آن گروه لجوج و بی‌تمییز مأیوس شد، به‌ناچار تصمیم گرفت با آن‌ها بجنگد و ریشه فساد و فتنه و انحراف را بسوزاند، ولی، درعین‌حال، به‌منزله آخرین اقدام مسالمت‌آمیز به اصحاب خود فرمود: تا آن‌ها شروع نکرده‌اند، شما حمله را آغاز نکنید [ص ۱۲، ۱۲۸]. سرانجام، خوارج جلو آمدند و حمله را شروع کردند، اما در مدت کوتاهی همگی به هلاکت رسیدند، جز نه تن که گریختند. تلفات سپاه امام هم نه نفر بود [ص ۴۷، ج ۱۳، ص ۲۲۲]. جنگ نهروان پایان کار خوارج نبود. درست است که در جنگ نهروان فقط نه نفر از خوارج نجات پیدا کردند، هم‌زمان با جنگ نهروان، حدود دو هزار نفر در کوفه زندگی می‌کردند که در باطن عقیده خوارج را داشتند و از آن گذشته، در میان آن هشت هزار نفری که در جنگ نهروان توبه کردند و به علی^(ع) پناهنده شدند، کسانی بودند که مجدداً به خوارج پیوستند و این امر، به‌خصوص پس از شهادت امام، بیشتر شد. پس از واقعه نهروان، که در سال ۳۷ یا ۳۸ اتفاق افتاد، باقی‌مانده خوارج بارها برای امیرالمؤمنین ایجاد مزاحمت کردند، ولی فوراً سرکوب شدند. در همان سال ۳۸، بقایای خوارج نهروان با خوارج کوفه، که عقیده خود را مخفی نگه داشته بودند، متحد شدند و در نخيله منزل کردند. امیرالمؤمنین^(ع) ابن عباس را به سوی آن‌ها فرستاد. او آن‌ها را به اطاعت از امام دعوت کرد، اما نپذیرفتند و علی^(ع) به سوی آن‌ها رفت و همه آن‌ها را کشت، مگر چند تن که جان سالم به در بردند. کسان دیگری نیز از خوارج بر امیرالمؤمنین^(ع) خروج کردند و به وسیله سپاهیان آن حضرت سرکوب شدند [ص ۳، ج ۵، ص ۱۸۷ و ۱۸۸].

خوارج برای ترور امام توطئه کردند و یکی از آنها، به نام ابن ملجم، امام را به شهادت رساند. گروه خوارج پس از شهادت امیرالمؤمنین^(ع) و راست‌شدن کار برای معاویه، به‌ویژه پس از صلح امام حسن مجتبی^(ع)، نیروهای خود را دوباره سازماندهی و برای جنگ با معاویه آماده کردند. البته جنگ با معاویه هدف خوبی بود، اما خوارج نه با معاویه، که با همه مسلمانان سر جنگ داشتند و هرکسی را که با آنها هم‌عقیده نبود کافر می‌دانستند و شهرهای اسلامی را بلاد کفر و شرک تلقی می‌کردند. بنابراین، تعجب‌آور نیست که می‌بینیم برای مبارزه و مقابله با خوارج همه مسلمانان متحد می‌شوند؛ به‌طوری که شیعیان علی^(ع) در کنار کارگزاران حکومت اموی با آنها می‌جنگند. نکته مهمی را که باید در اینجا تذکر بدهیم این است که خوارج تا وقتی که فقط با معاویه و کارگزاران او می‌جنگیدند، شیعیان و هواداران علی^(ع) با آنها کاری نداشتند و این به دلیل سفارش امیرالمؤمنین بود که فرموده بود: پس از من با خوارج جنگ نکنید... [۳۰، خطبه ۵۹].

سیاست صبر و انتظار شیعیان در مقابل خوارج همچنان ادامه داشت تا اینکه طغیانگری و فتنه و فساد خوارج بالا گرفت و آنها در شهرها به کشتار مردم پرداختند و حتی از شیعیان هم سلب امنیت کردند. اینجا بود که شیعیان به‌ناچار و برای دفاع از خود به مقابله با خوارج پرداختند و برای این منظور با افرادی چون مغیره بن شعبه و عبدالله بن زبیر، از کارگزاران اموی، هماهنگی کردند و در سرکوبی خوارج با گروه‌هایی که هرگز آنها را قبول نداشتند هم‌داستان شدند. گروه خوارج برای مقابله با معاویه بارها به میدان آمدند و از آنجا که موقعیت مردمی نداشتند و مایه ناامنی و فساد در جامعه اسلامی بودند، هر بار شکست خوردند.

از قیام‌های مهم خوارج در زمان امویان می‌توان به قیام مستورد بن علفه تمیمی [۴، ص ۴۰۷]، قیام حیان بن ظبیان، قیام سهم بن غالب تمیمی، قریب ازدی و زحاف طائی، قیام ابوبلال مرادس بن ادیه، و در زمان عباسیان قیام ملبد بن حرمله شیبانی در عهد منصور عباسی [۵، ج ۴، ص ۳۵۸] اشاره کرد. علاوه بر موردی که گفتیم، قیام‌های دیگری هم از طرف خوارج در عصر بنی‌عباس اتفاق افتاد، اما این قیام‌ها در مقایسه با قیام‌های عصر بنی‌امیه هم از نظر تعداد بسیار اندک بود و هم از نظر اهمیت چندان مهم نبود و فوراً سرکوب می‌شد. ذکر آنها به‌طور بسیار خلاصه در تاریخ آمده است: ۱. قیام عبدالسلام بن هاشم یشکری در سال ۱۶۲ در قنسیرین در عهد مهدی عباسی [۵، ج ۵، ص ۶۱]؛ ۲. قیام خوارج موصل در سال ۱۶۶ در عهد مهدی عباسی [۵، ص ۷۰]؛ ۳. قیام صحیح خارجی در جزیره در سال ۱۷۱ در عهد هارون [۵، ص ۸۴]؛ ۴. قیام ولید بن طریف تغلبی در جزیره در سال ۱۷۸ در عهد هارون [۵، ص ۹۷]؛ ۵. قیام مسارو بن عبدالحمید در سال ۲۵۳ در موصل در عهد المعزز بالله عباسی که قیام نسبتاً مهمی بود [۵، ص ۳۳۴].

سرسختی و سازش‌ناپذیری خوارج و عقیده افراطی آنها سبب شد که نتوانند در کنار

دیگر مسلمانان زندگی کنند، زیرا آن‌ها مسلمانان غیرخودشان را مشرک می‌دانستند و شهرهای اسلامی را بلاد شرک می‌انگاشتند و در نتیجه، جنگ با آن‌ها را وظیفه شرعی تلقی می‌کردند و همین امر باعث شد که آن‌ها هم با مردم و هم با حکومت‌ها همواره در حال جنگ و ستیز باشند و طبیعی بود که حکومت‌ها نیز سرکوبی آن‌ها را در رأس برنامه‌های خود قرار دهند. به هر حال، خوارج در این جنگ و گریزها گاهی مجبور می‌شدند به شهرهای دوردستی کوچ کنند و در این مسافرت‌ها بود که عقاید خودشان را منتشر می‌کردند و ای بسا موفقیت‌هایی نیز به دست می‌آوردند. مرکز درگیری خوارج و سپاه خلفا، بصره و کوفه بود و هرگاه که خوارج شکست می‌خوردند، به شهرهای دیگر عقب‌نشینی می‌کردند و گاهی مجبور می‌شدند به شهرهایی که فاصله زیادی از بصره و کوفه داشت فرار کنند. این عقب‌نشینی زمانی به طرف شمال و شهرهای ایران، زمانی به طرف شرق و جنوب شرقی، و شهرهای یمن و حجاز و حضرموت و بحرین و عمان، و گاه نیز به سمت غرب و جنوب غربی و بلاد مغرب و شهرهای آفریقا و بربرها بود. یادآور می‌شویم که هم‌اکنون نیز گروه‌هایی از خوارج در عمان و لیبی و الجزایر و تونس زندگی می‌کنند و حتی در بعضی از شهرها دارای اکثریت‌اند. خوارج به فرقه‌های مختلفی منشعب شدند و هر گروهی عقاید و شیوه‌های خاصی پیدا کردند. گروه ازارقه (نافع بن ازرق)، که تندروترین گروه خوارج بودند، بیشتر در شهرهای ایران پراکنده شدند و گروه نجدات (نجده بن عامر) به سوی یمن و صنعا رفتند و گروه‌های اباضی (عبدالله بن اباض) و صفریه (زیاد بن اصغر یا عبدالله بن صفار)، که معتدل‌ترین گروه خوارج بودند، در عمان و شهرهای مغرب جای گرفتند. گروه‌های ازارقه و نجدات به زودی از بین رفتند، ولی گروه‌های اباضیه و صفریه، به دلیل معتدل‌بودنشان، توانستند موفقیت‌هایی کسب کنند. فرقه اباضیه از خوارج، که بصره را پایگاه فکری خود قرار داده بودند، برخلاف سایر گروه‌ها دست به خشونت نمی‌زدند و به جای آن، از راه اعزام داعی و مبلغ به شهرها، عقاید خود را تبلیغ می‌کردند [۳۶، ج ۱، ص ۳۲۹-۳۳۷ و ۳۵۱-۳۵۶ و ۳۷۰-۳۷۷] و با فرستادن گروه‌هایی با عنوان «حملة العلم» به شهرها تعلیمات لازم را از لحاظ فکری و سیاسی می‌دادند و در صورت فراهم شدن زمینه، به فکر تشکیل حکومت می‌افتادند.

یکی دیگر از سرزمین‌های اسلامی‌ای که گروه خوارج زمینه مساعدی برای گسترش نفوذ خود در آنجا یافتند شهرهای تازه‌مسلمان‌شده شمال و شرق آفریقا بود که در اصطلاح به آن‌ها بلاد مغرب گفته می‌شود. در میان فرقه‌های گوناگون خوارج، دو فرقه صفریه و اباضیه در بلاد مغرب منتشر شدند و نفوذ خود را توسعه بخشیدند و در آن سرزمین دولت‌های مقتدری هم تشکیل دادند. البته فرقه صفریه به تدریج از صحنه خارج شد، ولی فرقه اباضیه به نفوذ خود در بلاد مغرب ادامه داد؛ به گونه‌ای که هم‌اکنون نیز در قسمت‌هایی از لیبی و الجزایر و تونس پیروانی دارد [۱۶، ص ۳۴].

الف) ازدواج

۱. ازدواج با کفار^۱

با نگاهی به آرای فقهای اسلام باید گفت که حکم منع نکاح زن مسلمان با مرد غیرمسلمان مورد اتفاق کلیه فرق اسلامی، اعم از شیعه و سنی، است و مبنای آن علاوه بر اجماع، بعضی آیات قرآنی و نیز دلیل عقلی است. درباره ازدواج زن مسلمان با مرد کافر هم فرق نمی‌کند که مرد کافر اهل کتاب باشد یا غیر اهل کتاب، چون ملاک حرمت که کافر بودن و دعوت به غیراسلام و به تعبیر قرآن دعوت به سوی آتش و منع سلطه کافر بر مسلمان است، در هر دو وجود دارد [۲۵، ص ۴۳۲؛ ۱۴، ص ۱۰۲؛ ۷، ج ۱، ص ۳۳۶]. پس این‌گونه ازدواج‌ها، چه دائم و چه متعه (موقت)، حرام و باطل است. چنان‌که آیات قرآن می‌فرماید:

«به مردان مشرک تا ایمان نیاورده‌اند، زن مؤمن ندهید و برده مؤمن بهتر از مشرک است.»^۲
 «زنان مؤمن را نزد کافران بازگردانید، زیرا اینان به مردان کافر حلال نیستند و مردان کافر نیز بر آن‌ها حلال نیستند.»^۳

اما خوارج با وجود اینکه از متن جامعه اسلامی سر برآوردند، در باب ازدواج با کفار نظریه‌های متفاوتی را ارائه کردند که این نظریه‌ها اولاً بیانگر تفاوت‌های فراوان در میان دیدگاه‌های آن‌ها و ثانیاً نشان‌دهنده اهمیت موضوع در میان آن‌هاست. گروهی از خوارج، طبق شرایط مکانی که یک مسلمان در آن قرار دارد، در باب ازدواج با کفار حکم صادر کردند. این گروه یک تقسیم‌بندی از سرزمین‌های اسلامی و سرزمین‌های خارج از دایره اسلام ارائه می‌کنند که سرزمین اول را دارالعلانیه (سرزمین‌های اسلامی) و سرزمین دوم را دارالتقیه (سرزمین‌های خارج از دایره اسلام) نامیدند و بر همین اساس چنین آمده است:

گروهی از واقفیه^۴ زناشویی زن مسلمان را با مرد کافر در دارالتقیه جایز دانسته‌اند به همان‌گونه که زناشویی مرد مسلمان را با زن کافر اجازه داده‌اند. اما ضحاکیه بر این عقیده هستند که این‌گونه ازدواج‌ها در دارالعلانیه جایز نیست [۱۷، ص ۵۹].

۱. خوارج اعمال را جزء ایمان دانسته و ارتکاب هر گناه کبیره‌ای را موجب کفر و بیرون‌شدن از اسلام می‌دانند؛ از این جهت مرتکب گناه کبیره را کافر می‌شمارند [۴۶، ص ۵۳۹].

۲. «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَنَّ وَلَا مَئِمَّةً مُّؤْمِنَةً خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ» (بقره / ۲۲۱).

۳. «فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَأَهُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ» (ممتحنه / ۱۰).

۴. «واقفیه» یا «واقفه»: گروهی از خوارج که بر این قول بودند، برای آدمی میسر نیست خط فارق روشنی بین «اصحاب الجنة» و «اصحاب الجحیم» بکشد. این امر سبب شد که آنان بتوانند اصرار ورزند که گناهکاران باید کیفر ببینند، ولی نباید از امت طرد شوند، زیرا بشر قادر نیست بر عاقبت آنان آگاهی یابد. بنابراین، باید حکم آنان را معلق گذارد. باید توجه داشت که در میان فرقه‌های شیعه نیز فرقه‌ای با عنوان واقفه وجود دارد که نباید با این فرقه اشتباه گرفته شود. [رک: ۲۹، ج ۷، ص ۲۹۵].

اما این موضوع پایان مسئله نیست، چون باز یک انشقاق در این گروه صورت می‌گیرد به این گونه که:

گروهی از ضحاکیه زنی که با کافر درآمیزد نمی‌بخشند و می‌گویند بر این زن چیزی از حقوقی که مسلمانان دارند تعلق نمی‌گیرد و بر او پس از مرگش نماز نمی‌گذاریم، اما گروهی، فقط از این زنان بیزاری جسته‌اند. این گروه خود را «یار زنان» نامیده‌اند و مخالفان را هواخواه زن لقب داده‌اند [همان].

گروه دیگری از خوارج این رأی را به محدوده زمانی مختص کردند که در آن محدوده مجاز است و گروه دیگر این رأی را به هر دو زمان تسری دادند. این نکته را می‌توان از دیدگاه اخنسیه برداشت کرد: از «اخنسیه روایت شده که: زناشویی با زنان مشرک را در زمان جنگ و غیر آن روا می‌دارند» [۱۷، ص ۶۶]. در فقه اسلام نیز، بر اساس آیه ۲۴ سوره نساء^۱، که درباره ازدواج موقت است، حکم به ازدواج در جنگ‌ها برای جنگجویان مسلمان با مشرکان، بر اثر دوری از خانواده، مطرح بوده و براساس نقل بسیاری از مورخان، پیامبر به همین مناسبت به جنگجویان اجازه ازدواج موقت را داده است [۳۸، ج ۱۵، ص ۱۱۶]. اما، همان‌طور که از نظر اخنسیه برداشت می‌شود، آن‌ها این حکم را نه تنها در زمان جنگ، بلکه در غیر آن هم روا می‌دانستند.

شایان توجه است که ناسازگاری تعصب‌آمیز خوارج به‌طور اعم و ازرقیان به‌خصوص در مقابل همه مسلمانان غیرخارجی، در عین حال با مدارای فراوان ایشان در برابر یهود و مسیحیان توأم بوده است. با توجه به این نکته، یکی از خوارج رأیی صادر می‌کند که شاید تحت‌تأثیر همین دید بوده است. به این شرح که هارون الضعيف، که یکی از خوارج است، رأی زناشویی زنان و مردان مخالف اسلام را با مسلمین داده است و این کار را مانند ازدواج با اهل کتاب حلال شمرده‌اند [۱۷، ص ۶۲-۶۳].

اخنسیه، که اصحاب اخنس بن قیس و از جمله ثعالبه‌اند، از این گروه جدا شده و گفتند ما توقف می‌کنیم در جمیع آنچه در دارالتقیه واقع شده از اهل قبله جزء آنکه اگر از کسی ایمانی^۲ دریابیم، به موجب آن او را برمی‌گزینیم، یا کفری از کسی معلوم کنیم، از او تبری می‌کنیم [۳۳، ص ۹۷]. با این حال، از همین دسته خوارج گروه دیگری هستند که با این دیدگاه اخنسیه مخالفت کرده‌اند:

معبديه يا اصحاب معبد بن عبدالرحمن، که از جمله ثعالبه هستند، با اخنس در خطایی که او در ازدواج مسلمانان مرتکب شده است مخالفت کرده‌اند... [۳۳، ص ۹۷].
پس معبدیه ازدواج با کفار را در دارالتقیه جایز دانستند.
گروه دیگری از خوارج، اباضیه‌اند که عقاید معتدل‌تری از دیگر گروه‌های خوارج دارند و

۱. «وَالْمُحْضَنَاتُ مِنَ الْبَسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» (نساء / ۲۴).

۲. خوارج عمل را جزء ایمان می‌دانند، زیرا از نظر آن‌ها ماهیت ایمان عبارت است از قول و معرفت و عمل [۴۵، ص ۵۹۵].

هنوز هم در بعضی از نقاط جهان اسلام وجود دارند. این گروه پیروان عبدالله بن ابی‌اندر که در ایام مروان بن محمد خروج کرده بود. نظر آنان چنین است: «مخالفان ما از اهل قبله، کفار غیرمشرک‌اند و ازدواج با ایشان جایز است» [۳۳، ص ۹۹]. با توجه به این روایت، این گروه از خوارج ازدواج با کفار را جایز می‌دانند، ولی ازدواج با مشرکان را جایز نمی‌دانند.

از دیگر گروه‌های خوارج، صفریه‌ها و زیادیه‌ها از اصحاب زیاد بن اصره هستند. این‌ها در اموری چند مخالف ازارقه و اباضیه‌اند. ضحاک بن قیس شیبانی از این گروه است که جایز دانسته کفار قوم ایشان مسلمانان را در دارالتقیه و نه دارالعلانیه به نکاح خود درآوردند [۳۳، ص ۱۰۰].

ابوبی‌هس، رهبر خوارجی گروه بی‌هسیه، نیز بر این باور بود که:

دشمنان ما چون دشمنان پیامبرند و چنان‌که پیامبر (ص) و مسلمانان نخستین میان مشرکان به سر می‌بردند، بر ما نیز چنین رواست که در میان آنان باشیم و ازدواج کردن و میراث‌بردن از آنان جایز است [۹، ج ۱، ص ۲۲۳].

با توجه به مطالب ذکرشده، باید گفت که در میان خوارج در باب ازدواج با کفار نظریه‌های متفاوتی بیان شده است که در این میان، فقط ضحاکیه‌اند که در باب ازدواج نظری همچون فرق اسلامی داشتند و ازدواج با کفار را در هر شرایطی جایز نمی‌دانستند. اگرچه بیان شد که اخنسیه همانند مسلمانان ازدواج با کفار را در زمان جنگ، که همان ازدواج موقت است، قبول داشتند، آن‌ها این عقیده را به غیر از زمان جنگ نیز تسری می‌دادند. در مجموع، باید گفت که رأی اکثر خوارج در باب ازدواج با کفار مثبت است. پس این آزادی در امر ازدواج با کفار شاید به این امر برمی‌گردد که شرایط مکانی نقش مهمی در ابراز عقاید خوارج در باب ازدواج با کفار داشته است و چون خوارج به منزله گروهی که به‌طور مداوم در حال جنگ با دشمنان خود بودند ثبات مکانی نداشتند، به همین دلیل می‌بینیم که بیشتر عقایدی هم که از سوی آن‌ها در باب ازدواج با کفار مطرح می‌شود مربوط به سرزمین‌های خارج از اسلام (دارالتقیه) است. پس باید گفت که خوارج در باب ازدواج با کفار آزادی عمل زیادی برای زنان در این امر قائل‌اند، در صورتی که در هیچ‌یک از فرق اسلامی چنین امری مطرح نبوده است.

۲. ازدواج خوارج در میان خودشان

مسئله ازدواج خوارج با افراد خارج گروه خودشان اختلافات فراوانی بین آن‌ها به وجود آورده است. این بدان معنا نیست که در زمینه ازدواج در میان خودشان باهم هم‌رأی‌اند. در اینجا به دو روایت اشاره می‌کنیم تا بهتر بتوانیم به سنن و رسومی که در ازدواج بین خوارج وجود دارد پی ببریم. روایت اول به این شرح است:

۱. روایت‌های انتخاب‌شده در این مقاله به حوادث و رویدادهای اجتماعی قرن سوم هجری مربوط است که در مناطق تحت تسلط خوارج، با آغاز شکل‌گیری نخستین اندیشه‌های آن‌ها مصادف بوده است.

اما اختلافی که نافع (رهبر فرقه ازراقه) در میان خوارج پدید آورد آن بود که زنی از مردم یمن در آیین زناشویی از رأی خوارج پیروی کرد و به همسری مردی از موالی درآمد. خاندانش او را سخت سرزنش کردند و گفتند تو آبروی ما را بر زمین ریختی. زن انکار کرد و همین که شوهرش به خانه آمد، به او گفت خاندانم و پسرعموهایم از زناشویی ما باخبر شده و مرا سرزنش کرده‌اند. بیم دارم که به همسری یکی از ملامتگران درآیم. تو می‌توانی به سه کار تن دردهی، یا به سپاه نافع بیبندی و هر دومان با مسلمانان دمساز شویم، یا مرا بدان‌گونه که خواهی پنهان سازی، یا مرا به خود واگذاری. مرد او را به خود وا گذاشت و رفت. خاندان زن بر خلاف میل او شوهری برایش گزیدند که از خوارج نبود. مرد نامه‌ای به نافع نوشت و زناشویی خویش را با زنی که از مریدان نافع بود خبر داد و تکلیف خود را پرسید خوارج بدو گفتند تو رخصت همسری با آن زن را نداشته‌ای و زن نیز رخصت همسری با تو را، زیرا هیچ‌کدام هنوز هجرت نکرده‌اید. بر شماست که نخست به ما ببیندید که ما اکنون چون مهاجران مدینه‌ایم و هیچ مسلمانی را اجازت آن نیست که از دستور ما سرباز زند همان‌گونه که مسلمانان نخستین از فرمان پیامبر سرپیچی نتوانستند. نافع و سپاهش این سخنان را پذیرفتند و معدودی مخالفت کردند [۱۷، ص ۵۰].

روایت دوم بدین مضمون است که:

عبدالجبار (یک شخصیت خوارجی) دختر خود را به ثعلبه^۱ داد و از او خواست تا چهار هزار درم مهر او کند. عبدالجبار از همسر خود پرسید آیا دخترشان بالغ شده است؟ چه هرگاه بالغ باشد و به اسلام اقرار کند، باکی از مهر او نخواهم داشت. ام سعید، مادر دختر، او را گفت: دخترم مسلمان است، گیرم بالغ باشد یا نباشد و نیازی به دعوت او به اسلام پس از بلوغ نیست. عبدالجبار باور او را انکار کرد و کارشان به گفت‌وگو کشید. ثعلبه چون نزاع آن دو را شنید، از گفت‌وگو بازمان داشت. به ناگاه عبدالکریم عجرد بر آنان وارد شد. اما آن دو همچنان در گفت‌وگو بودند. ثعلبه او را از ماجرا باخبر ساخت. عبدالکریم^۲ گفت تنها پس از بلوغ دختر دعوت او به اسلام واجب است و پیش از آن باید از او بیزاری جست. ثعلبه سخن عبدالکریم را انکار کرد و گفت چنین نیست و من در دوستی او پایدارم و این زمان به اسلامش می‌خوانم، چه اگر نخوانمش، اسلام را نخواهد شناخت. این اختلاف سبب بیزاری عبدالکریم و پیروان او گردید [۱۷، ص ۵۹].

با توجه به دو روایت ذکرشده، باید گفت که خوارج در ازدواج بین خود به این موارد توجه داشتند که به‌اختصار به آن‌ها اشاره می‌شود:

- سنت خوارج در ازدواج زنان خوارجی با موالی. این در صورتی بوده است که اعراب در امر ازدواج با موالی سخت‌گیری فراوان داشتند و حکم ازدواج زنان با موالی به‌ندرت صورت می‌گرفته است. شاید سنت ازدواج زنان خوارجی با موالی به این دلیل باشد که موالی در میان خوارج حضور فعالی داشتند و خوارج به دلیل حضور گسترده‌تر آن‌ها در میان خود در باب ازدواج با آن‌ها تعصب شدیدی نشان نمی‌دادند.

۱. ثعلبه بن عامر، رهبر فرقه ثعلبیه خوارج، که خود انشعابی از عجارده‌اند [۳۶، ج ۱، ص ۳۶۷-۳۶۸].

۲. عبدالکریم بن عجرد رهبر فرقه عجارده خوارج [۴۳، ج ۲، ص ۱۲].

* این نظریه که آگاهی و اجازه بزرگان زن در امر ازدواج شرط نبوده و این بیانگر این مطلب است که زنان خوارجی از دیگر زنان جامعه در امر ازدواج آزادی عمل بیشتری دارند.

* آیین خوارج در ازدواج زنان خوارجی با موالی منوط به هجرت از دارالکفر^۱ به دارالهجرت^۲ است که سرزمین مسلمانان است و هر مرد و زنی باید به این کار اقدام کند و شرط ازدواج برای مردان و زنان در آن زمان هجرت است؛ به گونه‌ای که نه مرد و نه زن، بدون مهاجرت، رخصت ازدواج را ندارند (ازارقه). تأکید بر هجرت از دارالکفر به دارالهجرت شاید در تأیید مطلب بالا کافی باشد که خوارج به دنبال جذب بیشتر موالی بوده‌اند.

- گروهی از خوارج بر این باورند که دختر وقتی به سن بلوغ برسد، باید به اسلام (یعنی مذهب خارجیان) دعوت شود و آن وقت مسلمان است و درباره مهریه و ازدواج او مشکلی نیست (عجارده).

* گروهی از خوارج بر این باورند که دختر وقتی کودک است و به سن بلوغ نرسیده باید به اسلام دعوت شود و آن وقت مسلمان است و درباره مهریه و ازدواج او مشکلی نیست (ثعلبه). اما از این موارد که بگذریم، گروهی از خوارج وجود دارند که به سبب اندیشه‌های بسیار تند و به دور از اندیشه‌های اسلامی، جزء غلات خوارج و کسانی که از دین خارج‌اند، طبقه‌بندی شده‌اند. در این بین، عجیب‌ترین نظر از آن گروهی است که پیروان مردی از عجارده خوارج‌اند که نام او میمون بود و در اول در کیش عجارده بود و بعد، از آن‌ها جدا شد. اما نظر او مانند زردشتی‌ها بوده است:

زناشویی جد را با دختر پسر و دختر پسر برادر و خواهر روا دانست و گفت خدای تعالی زناشویی زنانی را که از راه نسب، حرام فرموده اینان هستند: مادران دختران، خواهران، عمه‌ها، خاله‌ها و دختران برادران و دختران خواهر و دختر پسر و دختر دختر و دختر فرزند برادر و دختر فرزندان خواهر را نگفته است [۱۹، ص ۲۰۰].

همین مطلب در مقالات/الاسلامیین به نقل از کرابیسی آمده و تصریح شده است که: عجارده و میمونیه: زناشویی با دختر پسر و دختر دختر و همچنین دختران اولاد برادر و خواهر را جایز دانسته و گفته‌اند خداوند تنها زناشویی با دختر دختر و دختر خواهر را حرام کرده است [۱۷، ص ۵۳؛ ۳۳، ص ۹۵].

این عقیده خوارج به احتمال برگرفته از عقاید زردشتیان است، زیرا زردشتیان به علت اهتمام در پاکی نسب و خون خانواده، ازدواج با محارم را جایز می‌دانستند و نمونه بارز آن ازدواج وهرام چوبین با خواهرش گردیگ است [۴۹، ص ۲۳۴] و این در صورتی است که ازدواج با محارم در اسلام حرام است و خوارج با اینکه از متن جامعه اسلامی برخاستند، تنها گروهی هستند که در دوره اسلامی حکم ازدواج با محارم را صادر کردند.

۱. از دیدگاه خوارج، سرزمین مخالفان دارالکفر است [۱۸، ص ۸۷].

۲. از دیدگاه خوارج، سرزمین تحت تسلط خوارج دارالهجرت است [۱۸، ص ۸۹].

مطلب دیگری که در باب ازدواج خوارج با هم‌کیشانان مطرح بوده است به این مسئله مربوط است که خوارج در وقت نکاح اگر تبری از علی^(ع) نمی‌کردند، نکاح بین آن‌ها منعقد نمی‌شد [۴۶، ص ۲۴]. این مطلب به نگرش مذهبی خوارج در باب ازدواج برمی‌گردد.

ب) رفتار با اسیران زن

یکی دیگر از مسائلی که باعث انشقاق در میان خوارج شده است نوع رفتار با اسیران زن است. در این زمینه هم، ما شاهد رفتارها و نوع برداشت‌های متفاوت خوارج هستیم که خود باعث تفرقه بیشتر آن‌ها شده است. باید دانست که خوارج استدلالات قرآنی داشتند. برداشت‌های عجولانه آنان از قرآن، که در اصل ناشی از روحیه خشن آن‌ها بود، سبب شد تا آن‌ها از معانی مورد توافق همگان از آیات دور شوند. برای نمونه، خوارج با استفاده از آیه «رَبِّ لَّا تَذَرُ عَلٰی الْاَرْضِ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ دَيَّارًا»^۱، که دعای حضرت نوح بود، به کشتن زنان و فرزندان مخالفان خود حکم می‌کردند [۵۴، ص ۱۹] که در این مورد می‌توان به ازارقه اشاره کرد. درباره ازارقه آمده است که: ازارقه کشتن زنان و کودکان مخالفان خود را رومی‌داشتند [۱۹، ص ۴۸]. همچنین در *ملل و نحل* آمده که: از مبترات ضلالت ازارقه مباح دانستن قتل اطفال و زنان مخالفان ایشان بود [۳۳، ص ۹۰] و این در صورتی است که در فقه اسلامی زنان و کودکان کفار که به اسارت درمی‌آمدند، چه در حال جنگ اسیر شده باشند و چه بعد از آن، کشته نمی‌شدند. نقل شده که رسول خدا از کشتن زنان و فرزندان نهی کرده و وقتی آن‌ها را اسیر می‌کردند، استرقاق می‌نمود [۲۱، ج ۹، ص ۷۸].

گروهی از خوارج به نام اباضیه، بر این باورند که غنیمتی که می‌توان در جنگ‌ها از کفار گرفت، فقط سلاح و اسب است نه چیزی دیگر [۲۹، ج ۷، ص ۲۹۵]. این مطلب دلالت بر این سخن دارد که اباضیان زنان را به اسارت نمی‌گرفتند و تنها موارد فوق را جایز می‌دانستند. خوارج در باب اسیران زن تا جایی پیش رفتند که آزادی یک اسیر زن از سوی رهبر آن‌ها باعث اختلاف شد:

دیگر آنکه در لشکری که نجده بن عامر به مدینه کشیده بود، سپاهیان او دختری از فرزندان عثمان بن عفان را به اسارت برده بودند. عبدالملک بن مروان درباره آزاد کردن آن دختر به نجده نامه نوشت و از او درخواست کرد که آن دختر را از مردی که در نزد او گرفتار است باز خرید و به سوی او فرستد. نجده نیز آن‌چنان کرده بود. چون خوارج آگاه شدند، گفتند تو همانی که دختری را که به دست ما گرفتار شده بوده بازگرفته و به دشمنان سپردی [۵، ج ۱۲، ص ۵۵؛ ۳۳، ص ۵۱].

این روایت بیانگر این مطلب است که نجده با آزادی اسرای زنان مخالف بوده‌اند.

موضوع اسیران زن و نوع رفتار با آنها بحثی اختلاف‌برانگیز در میان خوارج بوده است؛ مثلاً درباره مجوز فروش آنها فتوی‌های گوناگون داده شده است:

یکی از اباضیان، که او را ابراهیم می‌گفتند، به خرید و فروش زن‌های مخالفان فتوی داده است، اما مردی دیگر به نام میمون از این کار و کسانی که این اجازه را داده‌اند بیزار است. گروه‌هایی نیز خاموشی گزیده‌اند و چیزی از حلال و حرام این کار بر زبان نرانده‌اند. بعضی از دانشمندان این گروه، در پاسخ مریدان فتوی داده‌اند که معامله اسیران زن و به رایگان بخشیدنشان در دارالتقیه حلال است. یاران ابراهیم کسانی را که خاموشی گزیده بودند به توبه واداشتند و نیز میمون را که نظری مخالف ایشان داده بود. گویند زنی را که با ایشان بود و فتوای ابراهیم را نپذیرفته و خاموشی گزیده بود از خود راندند [۱۷، ص ۵۸].

از سیره نبوی نیز به برخورد پیامبر با اسیران استشهاد شده است که آن حضرت اسیران را برده قرار داده، میان مسلمانان قسمت می‌کرد یا می‌فروخت [۳۲، ج ۸، ص ۱۴۵-۱۵۶]. از جمله در شأن نزول آیه «فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا»^۱ نقل شده که پیامبر حدود ۷۵۰ نفر از زنان و کودکان بنی‌قریظه را به اسارت گرفت [۴۰، ج ۸، ص ۳۰۲] و گروهی از آنان را میان مسلمانان قسمت کرد و گروهی را با سعد بن زید انصاری به نجد فرستاد، تا با فروش آنان سلاح و اسبان جنگی تهیه کنند [۱۳، ج ۴، ص ۲۰۵؛ ۴۰، ج ۸، ص ۱۳۰].

بیهسیه، که پیروان ابوبیه‌س‌اند، میمون را به دلیل تحریم فروش اسیران زن، که از دارالکفر می‌آورند، و نیز واقفیه را، که در این باب خاموشی گزیدند، کافر شناختند [۱۷، ص ۶۰]. این خود بیانگر اختلاف فراوان آنها در این زمینه است که گروهی سکوت کرده‌اند و گروهی این امر را تحریم کرده‌اند. کم‌کم مسئله این اسیران به فروش کنیزان هم می‌رسد که فروش آنها به کسانی که خارج از دایره اسلام‌اند چه حکمی دارند و جریان از اینجا شروع شد که:

مردی از اباضیه، که ابراهیم نام داشت، روزی گروهی از هم‌کیشان خود را به سرای خویش خواند و کنیزی را که در خانه داشت و هم‌کیش او بود به کاری فرمود. زن به‌آهستگی کار می‌کرد. ابراهیم خشمگین شده سوگند خورد که آن زن را به اعراب بدوی بفروشد. مردی که او را میمون می‌خواندند، به وی گفت چگونه کنیزی مؤمن را به کافران می‌فروشی؟ ابراهیم گفت که خدا خرید و فروش را حلال کرده و یاران ما نیز آن را حلال دانسته‌اند. پس میمون از وی بیزاری جست و دیگران درنگ نکرده و نامه به دانشمندان خود در آن باره نوشتند و گفتند که فروش آن زن روا بوده و میمون و کسانی که در مورد ابراهیم درنگ کردند باید توبه کنند. پس، آنان به سه دسته تقسیم شدند: ابراهیمی، میمونی، واقفه و گروهی که آن را ضحاکیه می‌گفتند از ابراهیم در رو بودن این فروش پیروی کردند و زناشویی زن مسلمان را با کافران قوم خود (یعنی مسلمانان دیگر)، در جایی که باید تقیه کنند، جایز دانستند و در جایی که زیر فرمان ایشان است روا نشمردند. گروهی در مورد این زن مسلمان و زناشویی او درنگ کرده و گفتند اگر آن زن بمیرد بر او نماز ن گزاریم و مرده‌ریگ او را برنگیریم، زیرا ما از حال او آگاه نیستیم و پس از ایشان گروهی دیگر ابراهیمی را پیروی کردند که بیهسیه نام داشتند و گفتند میمون چون فروش کنیز را در جایی که باید تقیه کرد به کافران قوم خود ناروا شمرده کافر شد و

واقفیه نیز چون به کفر میمون و درستی کار ابراهیم پی نبردند کافر شدند و همچنین ابراهیم چون از واقفه بیزاری نجست کافر گشت [ص ۱۱۰-۱۱۱].

نمونه دیگری که موضوع اسرای زن باعث ایجاد اختلاف و انشقاق در گروه خوارج شد به جدایی بین نجده بن عامر حنفی و اصحاب وی مربوط می‌شود و این به دلیل بعضی کارهای نجده است که اصحاب وی ناپسند شمردند و از او جدا شدند و از جمله رفتار آن‌ها این بود که: نجده پسرش را با لشکری به سوی قطیف فرستاد و اهالی آن دیار را به قتل رسانیده و زنان ایشان را اسیر گردانیده و بین خود تقسیم کرده و آن را به ازدواج خود درآوردند و چون به جانب نجده مراجعت کردند و او را از این‌گونه افعال واقف گردانیدند، نجده به تفریح ایشان پرداخت که این کارها جایز نبوده و نایست به آن مبادرت نمود. گروهی از آنان به جهل و نادانی خود اعتراف کرده و بعضی به مخالفت نجده برخاستند [ص ۳۳، ۹۱].

این رفتار اصحاب نجده مطابق با رفتاری است که مسلمانان با اسیران زن داشته‌اند. یکی از پیامدهای رایج بردگی زنان در میان اعراب نکاح با آنان بوده است که در اسلام نیز به صورت تعدیل شده و قانون‌مند جایز دانسته شده است. آیات قرآن ازدواج با گروهی از زنان، از جمله زنان شوهردار، را حرام دانسته است، اما زنان شوهرداری را که اسیر و برده مسلمانان باشند از این حکم مستثنی کرده است: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ... وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»^(۱) که برخی مراد از «مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» را زنان شوهرداری دانسته‌اند که به اسارت مسلمانان درآمده‌اند؛ چنان‌که از علی^(ع) نیز روایت شده است [ص ۴۰، ج ۳، ص ۵۰] گفته شده:

این آیه درباره اسیران غزوه اوطاس نازل شده و پیامبر بعد از اطمینان از بردار نبودن زنان شوهردار، به مسلمانان اجازه داد با آنان ازدواج کنند [ص ۴۰].

روابودن ازدواج با چنین زنانی، به جهت فسخ شدن زوجیت آن‌ها با شوهرانشان است [ص ۲۲، ج ۲۱۶]، زیرا این زنان همین که اسیر شده و به تسلط مسلمانان درآمدند، ملک مسلمانان شده و برده می‌شوند. درباره فلسفه جواز ازدواج این زنان گفته شده:

باقی‌گذارن چنین زنانی بدون شوهر، ظلم به آنان و بازگرداندنشان به محیط کفر نیز برخلاف اصول تربیتی اسلام است [ص ۶، ج ۲۲، ص ۵۷].

با توجه به مطالب ذکر شده، باید گفت که مسئله رفتار با اسیران زن نیز در میان خوارج عقاید بسیاری را از سوی آن‌ها مطرح کرده است که گروهی از این عقاید مخالف عقاید اسلامی و گروهی موافق آن‌هاست. ازارقه، اباضیه، و میمونیه نظریه‌هایی مخالف اسلام و نجدیه و بیهسیه موافق اسلام بیان کرده‌اند. همان‌طور که مشخص است، باز هم در این باره نظریه‌های اکثر خوارج مخالف با نظریه‌های اسلامی است و اکثر آن‌ها با اسارت زنان و به بردگی بردن آن‌ها مخالف‌اند. باز هم در این زمینه مشاهده می‌کنیم که خوارج با اسارت زنان مخالف بوده و این امر شاید به دلیل اهمیتی باشد که برای زنان در عرصه‌های سیاسی-اجتماعی قائل بودند. اینکه معتقدند باید زن‌ها و بچه‌ها را کشت (به جای اسیرکردن) یعنی

اهمیت دادن به زن‌ها؟! منظور از اسیر نکردن چه بوده؟ اسیر نشوند یعنی آزاد شوند؟ به این مسئله تصریحی نشده است.

ج) حضور زنان در نبردهای خوارج

از لابه‌لای متون گاهی خبرهایی یافت می‌شود که شاید بتوان کمبود منابع را با استفاده از آن‌ها و نیز استدلال‌ها و برداشت‌هایی که از آن‌ها می‌شود جبران کرد. برای نمونه، حکایاتی که می‌توان از آن نتیجه گرفت که زنان در میان خوارج حضوری چشمگیر و مؤثر داشته‌اند، به گونه‌ای که حاکمان آن دوره چاره‌ای جز دست‌زدن به اعمالی که شاید در روحیه خوارج مؤثر واقع شده و از حضور زنان جلوگیری کند نداشته‌اند برای نمونه:

عبیدالله بن زیاد، حاکم اموی، که بی‌رحمانه خارجیان را تعقیب می‌کرد، از این جسارت‌ها رنج می‌برد و به منظور کاستن حرارت خوارج فرمان داد که نعش‌های زنان خوارج را برهنه کرده، در عرصه کارزار باقی گذارند که به‌عنوان نمونه می‌توان به بلجاء بنت یربوع اشاره کرد که پیرو عقاید خوارج بوده و همه جا به نفع خوارج سخنرانی می‌کرد. ابن زیاد او را دستگیر نمود و پس از آن که دست‌ها و پاهایش را قطع کرد، او را کشت و جنازه‌اش را به بازار انداخت [۴، ج ۵، ص ۸۳].

این رفتار اثر بدی بر روحیه افراد باقی می‌گذارد و شاید باعث می‌شد زنان دیگر در عرصه حضور نیابند، ولی خودش بیانگر دلآوری‌ها و جسارت زنان خارجی است و اینکه حکومت در سرکوب آن‌ها عاجز شده است. از دیگر نمونه‌ها، روایتی است که از طبری نقل شده و بیانگر همین رفتار توهین‌آمیز به اجساد زنان خوارج است.

وقتی شیبب هزیمت یافت، حجاج وارد کوفه شده آن‌گاه بالای منبر رفت و گفت به خدا تاکنون با شیبب چنین نبردی نکرده بودند. به خدا به فرار رفت و زنش را وا گذاشت که نیزه در جسدش بشکنند [۴۱، ج ۸، ص ۳۶۱].

نمونه این زنان مبارز ام حکیم ازرقی است که در عرصه نبرد نامدار بوده است: ام حکیم زن قهرمان ازرقی (حدود ۷۱ تا ۷۹ هـ ق) افتخارات فراوان به دست آورد و مشهور شد. وی هنگام نبرد در جست‌وجوی رسیدن به شهادت بود و بانگ برمی‌آورد که از شستن سر و مالیدن روغن بر آن خسته شدم، آیا کسی اینجاست که مرا از این عمل شاق نجات دهد [۱۵، ج ۶، ص ۱۵۹؛ ۲۰، ص ۴۸].

از دیگر روایات حضور نظامی زنان می‌توان به یکی از فرقه‌های خوارج اشاره کرد که پیرو شیبب بن یزید شیبانی بودند:

شیبب لشکرهایی از حجاج را شکست داد. در یکی از شب‌ها، با هزار مرد به کوفه حمله کرد. در این محله، ۲۰۰ زن خارجی نیز، که همه مسلح به نیزه و شمشیر هستند، به همراه غزاله همراه شیبب هستند و زن او نیز حضور دارد. آن‌ها به سوی مسجد می‌روند و نگهبانان را کشته و وارد آن می‌شوند... [۵۱، ج ۲، ص ۱۴۲؛ ۳۱، ص ۱۶۱-۱۶۲].

باید گفت که اگر رزم جنبه دفاعی به خود گیرد، بر زنان چون مردان واجب است که از

جان، مال، ناموس، تفکر، و اعتقاد مسلمانان دفاع کنند و در صورت کوتاهی، سرزنش خداوند قهار شامل حال آنان خواهد بود. در پیکار به صورت ابتدایی (جهاد برای دعوت کفار به اسلام) هم، هرچند جنگ با دشمن بر زنان واجب نبوده، بارها حضور نیکوی آنان به صورت پشتیبانی از جهاد در راه خدا صورت پذیرفته است [۲، ص ۴۵]؛ مثلاً، ام عطیه انصاریه در حمایت از رسول خدا حدوداً در نه جنگ شرکت داشته و به کار مداوای مجروحان و پرستاری بیماران و تهیه غذا برای رزمندگان اشتغال داشته است [۸، ج ۸، ص ۴۵۵]. حضور زنان مسلمان در جنگ‌ها تابع شرایط زمانی و مکانی بوده که بیشتر در نقش پرستار به کار مداوای مجروحان و بیماران و تهیه غذا برای رزمندگان می‌پرداختند و در صورت ضرورت در نقش جنگجو وارد میادین می‌شدند. خوارج هم حکم و جوب حضور زنان را در میادین جنگ‌ها نداده‌اند، بلکه از نظر آن‌ها جایز بوده که زنان در جنگ‌ها شرکت کنند، ولی مسئله‌ای که باید به آن توجه کرد این است که حضور زنان خارجی در جنگ‌ها ضرورتاً تابع شرایط زمانی و مکانی نبوده و در هر شرایطی در نقش جنگجو و فرمانده در جنگ‌ها حضور پیدا می‌کردند. شاید در هیچ‌یک از فرق اسلامی حضور زنان تا به این اندازه آشکار نبوده است و این نشان از حضور گسترده و فعال زنان خارجی در عرصه‌های سیاسی- نظامی بوده است.

(د) خوارج و خلافت زنان

از بحث‌هایی که شاید در ایجاد و شکل‌گیری خوارج در وهله اول تأثیر فراوان گذاشت جریان حکمیت در جنگ صفین است که این گروه اول طرفداران سرسخت آن بودند و بعد با شعار «لا حکم الا لله» به مخالفان آن تبدیل شدند. اینان حکومت و خلافت را در ابتدا به وسیله انسان‌ها کاملاً نفی می‌کرد. اما کم‌کم این گروه در خلافت نظریه‌هایی را ارائه کردند که با سنت‌های قبیله‌ای و عربی برای ریاست جامعه تفاوت داشت و کم‌کم گسترده‌تر شد. در مقالات/الاسلامیین آمده است:

خوارج با امامت قریش و دیگران، تا هنگامی که شایستگی خود را از دست نداده‌اند، موافقاند [۱۷، ص ۶۵].

در زمینه خلافت میان خوارج تفرقه بسیار شده است و ما اتحادها و جدایی‌های فراوان در بین آن‌ها شاهد هستیم. در *ملل و نحل* آمده است:

اولین بدعت و نخستین فضااحتی که خوارج در امامت به وجود آوردند آن بود که گفتند امام می‌تواند غیر از قریش باشد و گفتند هرکس را که برای خویش نصب کنیم و با خلیق به طریق عدل معاشرت کند و از جور و ستم دوری کند. هر که بر او خروج کند واجب باشد که با او قتال کنند و اگر از سیرت پسندیده عدل برگردد، عزل او و حتی قتلش واجب باشد و حتی گفتند که اگر در عالم اصلاً امامی نباشد، جایز است که بنده باشد و جایز است که حر باشد و نبطی و قریشی باشد [۳۴، ص ۱۱۴].

این نظر می‌رساند که خوارج در زمینه رهبری جامعه هر فردی از جامعه اسلامی که باشد اجازه رهبری می‌دهند، به شرطی که با ملت به عدل رفتار کند و ستم نکند و از راه راست منحرف نشود و دیگر بنده بودن و قریشی بودن و قبطی بودن ملاک نیست و باعث محرومیت نخواهد شد [۳، ص ۳۷۸].

از این گذشته، در میان خوارج گروهی ظاهراً شدند که جنسیت را نیز به این‌ها افزودند؛ یعنی دیگر زن بودن نیز مانع از خلافت نخواهد شد. این گروه، که همان پیروان شیبیب خارجی و معروف به شیبیه‌اند، قائل شده‌اند که بعد از او غزاله عهده‌دار امر خلافت شده است و بنابراین اجازه خلافت زنان را می‌دهند [۱۰، ج ۱، ص ۸۳؛ ۳۱، ص ۱۶۱]. در نسبت غزاله با شیبیب، اختلاف شده گروهی او را زن شیبیب گفته‌اند، اما منابع دیگر بیان می‌کنند که غزاله مادر شیبیب بود. غزاله زن شیبیب بود نه مادرش و پس از وی به جای او نشست. شاعری در مدح حجاج شعری گفته و در آن به غزاله اشاره کرده است.

أسد علی وفي الحروب نعمة فتخاء تنفر من صفير الصافر
هلا كرتت علی غزالة فی الوغی بل كان قلبك فی جناحی طائر [۱۱، ص ۹۵].
در کتاب *الفرق بین الفرق* این جریان ذکر شده، با این تفاوت که غزاله را مادر شیبیب ذکر کرده و زن او را جهیزه می‌نامد و جریان ورود آن‌ها را گزارش کرده و اینکه غزاله بر منبر مسجد رفته و خطبه خوانده است و خزیمه بن فاتک اسدی در این باره شعری سروده است:

اقامت غزاله سوق الضرار لاهل العراقین حولا قمیطا
سمت للعراقین فی جیشها فلاقی العراقان منها المیطا [۱۹، ص ۷۰]
گروهی از خوارج همین عمل غزاله را، که بر منبر رفت و خطبه خواند، دلیل بر این می‌دانند که او جانشین شیبیب است و او امامت و خلافت را عهده‌دار شده است [۵۲، ج ۴، ص ۱۸۰]. عقاید مسیح و یهود نیز در باب پادشاهی و سلطنت زنان همانند فرق اسلامی است و زنان از ممنوعیت در پادشاهی و سلطنت برخوردار بودند [۳۷، ص ۱۰۱؛ ۴۴، ص ۱۲۷]. اما پادشاهی و سلطنت زنان در آیین زردتشت مطرح بوده و نمونه بارز آن سلطنت زنان در اواخر حکومت ساسانیان است، زیرا زنان به حمایت روحانیان زردتشتی به سلطنت می‌رسیدند [۴۹، ص ۳۵۷]. در فرق اسلامی، گفته شده است که زن نمی‌تواند پست‌های حکومت و قضاوت را اشغال کند [۳۹، ج ۴، ص ۷۰]. این در صورتی است که مشاهده می‌کنیم تا این زمان بحث خلافت و حکومت زنان در جامعه اسلامی به هیچ عنوان در میان مسلمانان مطرح نبوده است و این خوارج‌اند که برای نخستین بار این عقیده را در جامعه اسلامی مطرح کردند. اگرچه در طول تاریخ اسلام زنانی همانند عایشه بعد از خلافت عثمان جنگ جمل را به راه انداخت، ولی هدف وی غصب خلافت به نفع خود نبوده است، بلکه بعد از جنگ قصد آن را داشت که آن را به اشخاص دیگری چون طلحه و زبیر واگذار کند. پس باید گفت که در این مورد هم خوارج با مطرح کردن خلافت زنان تأکید بر حضور گسترده زنان در عرصه‌های سیاسی داشته‌اند.

نتیجه گیری

با توجه به مطالب ذکرشده، باید اذعان کرد که خوارج درباره حضور زنان در عرصه‌های سیاسی-اجتماعی نگرش‌های متفاوتی داشتند که البته این نگرش‌های مختلف به شرایط سیاسی-اجتماعی خاصی برمی‌گردد که خوارج در آن برهه زمانی با آن مواجه بودند و آن موقعیت جنگی خوارج بوده که در آن برهه مدام در جنگ با حکومت‌های وقت بودند. با توجه به این شرایط، خوارج در باب ازدواج زنان با کفار موافق این ازدواج‌اند و این در صورتی است که فرق اسلامی با این‌گونه ازدواج‌ها مخالف‌اند. مطلب دیگر این است که خوارج موافق ازدواج زنان با موالی بودند و این در صورتی است که عرب کمتر زیر بار این‌گونه ازدواج‌ها می‌روند. به این مورد نیز باید توجه داشت که مسئله آزادی ازدواج زنان خارجی بدون موافقت بزرگان زن نیز مطرح بوده است. همچنین باید گفت که خوارج در باب اسارت زنان و نیز برخورد با کنیزکان زن نظریه‌هایی را بیان کردند که در مجموع مخالف با اسارت زنان و به کنیزی گرفتن آن‌ها هستند و این در صورتی است که مسئله اسارت زنان در جنگ‌ها و به کنیزی گرفتن آن‌ها در اسلام مطرح بوده و پیامبر به این امر اقدام می‌کردند. حضور زنان خارجی در نبردها نیز تابع شرایط زمانی و مکانی نبوده و آنان در هر شرایطی حضور فعالی در جنگ‌ها داشتند و این در صورتی است که حضور زنان مسلمان در جنگ‌ها تابع شرایط زمانی و مکانی بوده و آن‌ها معمولاً فقط در نقش پزشک و تهیه‌کننده غذا و در صورت ضرورت در جنگ‌ها شرکت می‌کردند. همچنین این خوارج بودند که برای نخستین بار اجازه خلافت زنان را در دوره اسلامی مطرح کردند، در صورتی که نه تنها در فرق اسلامی، بلکه حتی یهود و مسیح نیز به زنان اجازه سلطنت نداده‌اند. به‌طور خلاصه، باید گفت که خوارج در عرصه‌های سیاسی-اجتماعی آزادی عمل بیشتری برای زنان قائل بودند و شاید به همین دلیل باشد که نویسنده کتاب *تاریخ سیاسی اسلام*، حسن ابراهیم حسن، خوارج را مظهر دموکراسی اسلامی معرفی کرده است.^۱

منابع

- [۱] قرآن کریم.
- [۲] آیت‌اللهی، زهرا (۱۳۸۰). *زن، دین، سیاست*، تهران: ناشر سفیر صبح.
- [۳] ابراهیم حسن، حسن (بی‌تا). *تاریخ سیاسی اسلام*، بی‌جا: موسسه فرهنگی آرایه.
- [۴] ابن ابی الحدید (۱۳۸۵). *شرح نهج‌البلاغه*، ج ۵، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- [۵] ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۷۱). *کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران*، ج ۴، ۵، ۱۲، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.

- [۶] _____ (بی تا). *اسدالغابه فی معرفة الصحابة*، بیروت: داراحیاء التراث.
- [۷] ابن الحسین، الامام یحیی (بی تا). *الأحكام*، بی جا: بی نا.
- [۸] ابن سعد، محمد بن سعد بن منیع أبو عبدالله البصری الزهری (بی تا). *الطبقات الكبرى*، ج ۸، بیروت: الناشر دار صادر.
- [۹] ابن عبدربه، احمد بن محمد (۵۱۴۰۲ق/۱۹۸۲م). *العقد الفريد*، ج ۱، به کوشش احمد امین و دیگران، بیروت: بی نا.
- [۱۰] ابن عماد حنبلی (بی تا). *شذرات الذهب*، ج ۱، بیروت: المكتب التجاری.
- [۱۱] ابن قتیبة الدینوری (بی تا). *المعارف*، بی جا: بی نا.
- [۱۲] _____ (بی تا). *الأمامة و السياسة*، بیروت: دارالمعرفة.
- [۱۳] ابن هشام، عبد الملك بن هشام بن أيوب الحميري المعافري أبو محمد (۱۴۱۱). *السيرة النبوية*، ج ۴، تحقیق طه عبدالرؤف سعد، بیروت: الناشر دار الجیل.
- [۱۴] أبو إسحاق الشيرازي، إبراهيم بن علي بن يوسف الفيروزآبادي (۱۴۰۳). *التبصرة في أصول الفقه*، الطبعة الأولى، دمشق: دار الفكر.
- [۱۵] أبي الفرج الأصفهاني (بی تا). *الأغانى*، تحقیق: سمیر جابر، ج ۶، الطبعة الثانية، بیروت: دارالفکر.
- [۱۶] اسماعیل، دکتر محمود (۱۹۷۶). *الخوارج في الغرب الاسلامي*، قاهره: مكتبة مدبولي.
- [۱۷] اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل (۱۳۶۲). *مقالات الاسلاميين و اختلاف المصلين*، ترجمه دکتر محسن مؤیدی، تهران: امیرکبیر.
- [۱۸] _____ (بی تا). *مقالات الاسلاميين و اختلاف المصلين*، تحقیق: هلموت ریتر، الطبعة الثالثة، بیروت: دار إحياء التراث العربي.
- [۱۹] بغدادی، ابومنصور عبدالقاهر (۱۳۳۵). *الفرق بين الفرق*، ترجمه محمد جواد مشکور، ج ۳، بی جا: اشراقی.
- [۲۰] بهمنی، جواد (۱۳۵۸). *خوارج پیورتین های اسلامی*، بی جا: نشر عطائی.
- [۲۱] بیهقی، ابوبکر احمد بن الحسین بن علی (بی تا). *السنن الكبرى*، ج ۹، بیروت: ناشر دارالمعرفة.
- [۲۲] جمعی از فضلا (بی تا). *تفسیر نمونه*، ج ۶، بی جا: بی نا.
- [۲۳] حسن، حسن ابراهیم (۱۳۷۶). *تاریخ سیاسی اسلام*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: جاویدان.
- [۲۴] حسنی رازی، سید مرتضی بن داعی (۱۳۶۴). *تبصره العوام في معرفة مقالات الأنام*، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، ج ۲، تهران: اساطیر.
- [۲۵] حلی، یحیی بن سعید (۱۴۰۶ هـ / ۱۹۸۶ م). *الجامع للشرایع*، ج ۲، بیروت: دارالاضواء.
- [۲۶] حموی، یاقوت (۱۳۹۹ هـ ق). *معجم البلدان*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- [۲۷] دینوری، ابوحنیفه (۱۹۶۰ م). *الأخبار الطوال*، قاهره: داراحیاء الکتب العربیه.
- [۲۸] ذهنی تهرانی، محمدجواد (۱۳۷۵). *المباحث الفقهيہ فی شرح الروضة البهيہ*، ج ۳، تهران: ناشر وجدانی.
- [۲۹] سیدجوادی، احمد صدر (۱۳۸۶). *کامران فانی، بهاءالدين خرمشاهی، حسن یوسفی اشکوری، دائرةالمعارف تشیع*، ج ۷، تهران: نشر محبی.

- [۳۰] سیدرضی، (بی تا). *نهج البلاغه*، تحقیق دکتر صبحی صالح، بی جا: بی نا.
- [۳۱] شمری، حبیب طاهری (بی تا). *الخوارج اصول و عقائد*، مشهد: نشر آستان قدس رضوی- بنیاد پژوهش های اسلامی.
- [۳۲] الشوکانی، محمد بن علی بن محمد (بی تا). *نیل الأوطار من أحادیث سید الأخیار شرح منتقى الأخبار*، ج ۸، بی جا: إدارة الطباعة المنيرية.
- [۳۳] شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم (۱۳۳۵). *الملل و نحل*، ترجمه افضل الدین صدر ترکه اصفهانی، بی جا: انتشارات تابان.
- [۳۴] _____ (۱۴۰۴). *الملل والنحل*، تحقیق: محمد سید کیلانی، بیروت: دارالمعرفة.
- [۳۵] شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان (بی تا). *الأختصاص*، قم: افست.
- [۳۶] صابری، حسین (۱۳۸۶). *تاریخ فرق اسلامی*، ج ۱ و ۲، چ ۳، تهران: سمت.
- [۳۷] صدر، حسن (۱۳۵۷). *حقوق زن در اسلام و اروپا*، چ ۷، تهران: جاویدان.
- [۳۸] طباطبائی، سید محمد حسین (۱۳۶۳). *تفسیرالمیزان*، ج ۱۵، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات.
- [۳۹] _____ (بی تا). *تفسیرالمیزان*، ج ۴، بی جا: بی نا.
- [۴۰] طبرسی، امین الاسلام ابی علی الفضل بن الحسن (بی تا). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۳، ۸، بی جا: بی نا.
- [۴۱] طبری، محمد بن جریر (۱۳۵۲). *تاریخ طبری*، ج ۸، بی جا: بنیاد فرهنگ ایران.
- [۴۲] _____ (۱۴۰۸ ه.ق). *تاریخ الامم و الملوک (تاریخ طبری)*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- [۴۳] العاملی، السید جعفر مرتضی (بی تا). *علی و الخوارج*، ج ۲، بی جا: مرکز الأبحاث العقائدية.
- [۴۴] عبد الواحد، علی وافی (۱۹۷۰). *اليهود و اليهودیه، القاهره: مکتب غریب*.
- [۴۵] علامه حلی (۱۳۷۸ ش). *کشف المراد*، شرح، علی محمدی، چ ۴، قم: دار الفکر.
- [۴۶] علوی عاملی، میرسیدمحمد (بی تا). *لطائف غیبیه*، بی جا: ناشر، مکتب السیدالداماد.
- [۴۷] قلقشندی، أحمد بن علی (۱۹۸۷). *صبح الأعشى فی صناعة الإنشاء، الطبعة الأولى*، دمشق: دارالفکر.
- [۴۸] کاظم زاده، علی (۱۳۸۲). *تفاوت حقوق زن و مرد در نظام حقوقی ایران*، تهران: ناشر میزان.
- [۴۹] کریستنسن، آرتور (۱۳۸۲). *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، چ ۳، تهران: انتشارات ساحل.
- [۵۰] المبرد، ابوالعباس محمد بن یزید (۱۹۳۷ م). *الکامل*، ج ۲، مصر: البابي حلبی.
- [۵۱] مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین (۱۳۷۴). *مروج الذهب و معادن الجوهر*، ج ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چ ۵، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- [۵۲] مقریزی (۱۳۷۰). *الخطط و الآثار*، ج ۴، مصر: بی نا.
- [۵۳] منقری، نصر بن مزاحم (۱۳۸۲ ه.ق). *وقعه صفین، قاهره: مؤسسه العربیة الحدیثة*.
- [۵۴] ناشی الاکبر (۱۹۷۱). *مسائل الامامه و مقتطفات من الكتاب الأوسط فی المقالات*، تحقیق فان إس، بیروت: بی نا.
- [۵۵] نجفی، شیخ محمد حسن (۱۳۶۸). *جواهر الکلام*، ج ۲۲، چ ۹، تهران: دار الکتب الاسلامیه.